پیام خیام؛ صوفیگری؛ فلسفه انسانی



رقص درویشان



تندیس خیام

ترجمه و نوشته : دکتر احمد ایرانی

لس آنجلس، زمستان ۲۰۰۲

چاپ سوم

فهرست گفتارها

پیش گفتار

صادق هدایت، نامدارترین نویسندهٔ دوران ما، مقدمهٔ خود را بر کتاب «ترانه های خیام» چنین آغاز می کند:

«شاید کمتر کتابی در دنیا مانند مجموعهٔ ترانه های خیام تحسین شده، مردود و منفور بوده، تحریف شده، بهتان خورده، محکوم گردیده، حلاجی شده، شهرت عمومی و دنیاگیر پیدا کرده و بالاخره ناشناس مانده.»[1]

هدایت در چند سطر پایین تر چنین می افزاید:

«اگر یکی از این نسخه های رباعیات را از روی تفریح ورق بزنیم و بخوانیم در آن به افکار متضاد، به مضمون های گوناگون و به موضوع های قدیم و جدید بر می خوریم؛ به طوری که اگر یک نفر صد سال عمر کرده باشد و روزی دو مرتبه کیش و مسلک و عقیدهٔ خود را عوض کرده باشد قادر به گفتن چنین افکاری نخواهد بود.» نویسندهٔ کتاب «ترانه های خیام» بسیاری از کتاب هایی را که در آنها مجموعهٔ رباعیات خیام گردآوری و چاپ شده اند «جُنگ مغلوطی از افکار مختلف» می نامد و به آنها لقب «آش درهم جوش» می دهد.

علی دشتی نویسندهٔ کتاب «دمی با خیام» نظر پژوهشگر روس به نام «ژوکوفسکی» در بارهٔ دستکاری ترانه های خیام و افزودن رباعی هایی را که از او نیستند چنین بازنویسی می کند: «فیلسوف و دانشمند جای خود دارد، آیا ممکن است فردی که مالک مشاعر خویش است این همه تصورات متناقض و روش های متخالف از خود نشان دهد: اخلاق و رذالت، اندیشهٔ شریف و اسارت در بند شهوات، تفکر عالی در امر حیات و فرو افتادن در مبتذلات عامیانه؟»

اگر بگوییم خیام یکی از جهانی ترین اندیشمندان ایرانی است شاید سخنی به گزاف نگفته باشیم. «خیام شناس آلمانی به نام «بودن استد» می گوید اگر بخواهم رسالاتی را که در بارهٔ خیام نوشته شده اند جمع آوری کنم عمرم کفاف نمی دهد. به نقل از مجتبی مینوی، سعید نفیسی و خیام شناس فرانسوی «پیر پاسکال» گفته اند که این مراجع دست کم از ۲۰۰ نسخه بیشتر

ازقول سعید نفیسی در کتاب «دمی باخیام» چنین می خوانیم:

«آنچه تا کنون تحقیق کرده ام خیام ۳۲ بار به زبان انگلیسی، ۱۶ بار به زبان فرانسه، ۱۲ بار به زبان آلمانی، ۱۱ بار به زبان اردو، ۸ بار به زبان عربی، ۵ بار به زبان ایتالیایی، ۴ بار به زبان ترکی وروسی، ۲ بار به زبان دانمارکی وسوئدی وارمنی ترجمه شده و ترجمهٔ «فیتزجرالد» تا ۱۹۲۵، ۱۳۹ مرتبه به چاپ رسیده است.»

بین ۸۵۰ تا ۱۲۰۰ رباعی را به خیام نسبت داده اند. اما بسیاری از پژوهشگران که با اندیشه های خیام آشنایی دارند؛ سبک سخن وفلسفهٔ ویژهٔ او را می شناسند؛ به بررسی دربارهٔ ویژگی های دوران زندگانی او پرداخته اند؛ و خلق وخوی او را دریافته اند نزدیک به ۱۸۰ رباعی را اصیل می دانند. صادق هدایت فقط ۱۲۰ رباعی یا ترانه را اصیل دانسته وفقط ۲۲ رباعی دیگر را تا اندازه ای اصیل یا نزدیک به اندیشه های او شناخته است.

بزرگترین یا بنیادی ترین هدف از نوشتن این دفتر نگاهی تازه به جهان بینی یا «اندیشهٔ خیامی» است با نورافکن فلسفهٔ امروز و در زیر ذره بین علوم دوران ما. آثار علمی خیام ــ به ویژه در ریاضی وستاره شناسی ــ ونظرهای فلسفی و به ویژه پرسش های حیرت انگیزی که در ترانه هایش بازتاب یافته اند به روشنی نشان می دهند که این اندیشمند ایرانی قرن ها از دوران زندگانی خود جلوتر بوده است. برخی از نظرهای فلسفی خیام دربارهٔ بیگرنگی جهان هستی، جایگاه نوع انسان در عالم وجود و نیز در مورد بی ارزش شمردن تمامی باورهای دینی یا «پندارهای آن جهانی» ــ پس از گذشت نزدیک به ۹۰۰ سال از مرگ خیام ــ از بوتهٔ علم و آگاهی های امروز سربلند بیرون آمده اند. بخشی دیگر از نظرها و باورهای خیام ارزش و اهمیت خود را از دست داده است و پاره ای از پرسش های فلسفی او در جهان فلسفهٔ امروز یا اهمیت چندانی ندارند و یا پاسخ آنها به دست آمده است.

جهان بینی یا فلسفه ای که در این دفتر معیار یا محک بررسی و نقد «اندیشهٔ خیامی» است «اومانیسم» یا «فلسفهٔ اصالت انسان» نام دارد.

اومانیسم فلسفه ای است که بر بنیاد دانسته ها یا معلومات علوم مادی، طبیعی و

انسانی بنا شده و ترکیبی است از فلسفه های «راسیونالیسم» (منطق گرایی)، «رئالیسم» (واقع گرایی)، «ماتریالیسم» (ماده گرایی) و «اگزیستانسیالیسم» (هستی گرایی).[۳] ارجمندترین و بنیادی ترین ویژگی فلسفهٔ اصالت انسان انکار آشکار تمامی «اندیشه های آن جهانی» یا رد کامل باورهای دینی ومذهبی با تکیه بر کشف های علمی و ارمغان های فلسفه و حکمت تاریخ نوع انسان است. در این فلسفه، آزادی و خوشبختی نوع انسان بزرگترین اصل زندگانی و ارجمندترین هدف نهایی پیروان آن رهایی انسان از زندان دین هایی است که بخش بسیار بزرگی از آنها چیزی جز خرافات، موهومات وپندارهای بی بنیاد دوران کودکی نوع انسان نیست. فیلسوفان معتقد به «اصالت انسان» می کوشند تا اتهام های زننده ای چون زبونی نوع انسان، بردگی، بندگی وتبه کاری ذاتی را که به او نسبت داده اند از چهرهٔ انسان پاک کنند.

درخشان ترین و هیجان انگیزترین جلوهٔ اندیشه های خیام را می توان در مخالفت آتشین و آشکار او با «باورهای آن جهانی» و کوبیدن نظریه های «دین های الله و اکبری» با آیین های ماسیان خاورمیانه ای خلاصه کرد.

در پایان این پیش گفتار شایسته می دانم ازآقایان دکترفضل الله روحانی، دکتر مدنان مزارعی، علی اصغر مهاجر ودکتر نادر آزاد راد که منابعی از کتابخانهٔ شخصی خود را در اختیارم گذاشتند سپاسگزاری کنم. از تمامی خوانندگان خواهشمندم لغزش های این دفتر را با نویسندهٔ آن درمیان بگذارند تا در چاپ بعدی از تکرار آنها جلوگیری شود.



۱ــ تأکید بر برخی ازنوشته ها که با حروف سیاه چاپ شده اند به انتخاب نویسندهٔ این دفتر است.

۲ــ خیام رفاجعهٔ دوران طلایی رباعیات، مسعود خیام، ماه نامهٔ دنیای سخن، شمارهٔ ۷۰، تهران، فروردین ۱۳۷۰.

۳ــ علاقه مندان به آگاهی های بیشتر دربارهٔ فلسفهٔ اومانیسم می توانند به دفتر «جامعه انسانی» نوشتهٔ احمد ایرانی مراجعه کنند.

نخستین گفتار: آشنایی با خیام

دوران زندگانی

دورانی را که خیام در آن می زیست می توان یکی از سیاه ترین و پر خفقان ترین دوره های چیرگی روحانیان شیاد بر فرهنگ و فلسفه به شمار آورد. برای پی بردن به اوضاع واحوال زمانهٔ خیام بهتر است که جریان را از زبان خوداو بشنویم.

«ما شاهد بودیم که اهل علم از بین رفته و به دسته ای که عده شان کم و رنجشان بسیار بود منحصر گردیدند. واین عدهٔ انگشت شمار نیز در طی زندگی دشوار خود همتشان را صرف تحقیقات واکتشافات علمی نمودند. ولی اغلب دانشمندان ما حق را به باطل می فروشند و از حد تزویر وظاهر سازی تجاوز نمی کنند وآن مقدار معرفتی که دارند برای اغراض پست مادی به کار می برند واگر شخصی را طالب حق وایثار کنندهٔ صدق وساعی در رد باطل وترک تزویر ببینند استهزاء واستخفاف می کنند.»[۱]

در کتاب نقد و بررسی رباعی های عمرخیام محسن فرزانه دوران خیام را چنین تصویر می کند: «عصر خیام، عصر عصیان گران مذهبی و ملی است. عصیان بر حکومت اعراب وترکان. ناصرخسرو، حسن صباح، عمرخیام وعین القضات همدانی از عاصیان برجسته ومعاریف ملی این دوره اند.»

علی دشتی در «دمی با خیام» می افزاید: «در این عصر، گویی تبی شدید بر مزاج عقلی مردم مستولی شده بود که همهٔ امورزندگی را بایستی اززاویهٔ معتقدات مذهبی بنگرند.»

صادق هدایت در «ترانه های خیام» دوران زندگانی خیام را چنین تصویر می کند: «محیط پست ومتعصب خرافات پرست.»

حدود یک قرن پیش از آن که خیام از مادرزاده شود حاکمان ستم پیشه و فقیهان ریاکار منصورحلاج رابه زنجیرمی کشند ویکی ازفرزانگان مبارزرابه زننده ترین شیوه ای می کشند. نزدیک به هشت سال پس از آن که آفرینندهٔ

۱ــ ازمقدمهٔ کتاب «جبر ومقابله» نوشتهٔ خیام، نقل شده در «ترانه های خیام» نوشتهٔ صادق هدایت و کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» نوشتهٔ مرتضی راوندی. (متن ■ اندکی متفاوتند.)

رباعی ها چشم از جهان فرو می بندد مبارزی حقگو بی باک و جان برکف را همان حاکمان و فقیهان به گور می فرستند؛ عین القضات همدانی، به خاطر به صدا درآوردن طبل رسوایی روحانیان مردم فریب، در ۳۳ سالگی نخست به دار آویخته می شود وسپس تن بی جانش را برای عبرت سایر مبارزان در حصیر پوشانیده و به آتش می کشند. در اواخر همان قرنی که خیام از جهان رفت حاکمان دشمن مردم ودین فروشان، اندیشمند بزرگی چون شهاب الدین سهره وردی را به خاک و خون می کشند.

دوران خیام دوران کشتار آزاد اندیشان و حقیقت جویان است. در این دوران، ترکان سلجوقی بر ایران چیره شده اند و به گفتهٔ دشتی «ترکان سلجوقی نژادی بیگانه بودند و می خواستند برکشورهای اسلامی حکومت کنند. ناچار دیانت را دستاویز قرار داده کاسه از آش گرمتر شدند.» کاسه، از آش آن چنان داغ تر شده بود که در دوران خیام واژهٔ فلسفه به ناسزا تبدیل می شود؛ فیلسوف را کافر، ملحد، زندیق، خداناشناس وحتا خر می دانستند. کسانی چون سوزنی سمرقندی دربارهٔ فیلسوف می گفتند: فلسفه دانند واز فلسفه دانان خر است. نزدیک به یک قرن پیش از خیام، دانشمندی به مانند محمد بن زکریای رازی آشکارا از فلسفه دم می زد و از برخورد اندیشه هایش با باورهای روحانیان بیم چندانی نداشت. اما در دوران سیاه زندگانی خیام این اندیشمند فرزانه اما سرکوفته ناچار می شود مظلومانه به دفاع از خود بپردازد و بگوید «دشمن به غلط گفت که من فلسفیم.» خیام در دورانی زندگی می کند که حتا دانشمند خداشناس و دینداری چون امام محمد غزالی از گزند روحانیان سختگیر ــ که مست از بادهٔ قدرتند ــ در امان نیست. خیام با تمامی وجود وتا ژرفای استخوانش سنگینی قفلی را که بر دهان آزادگان زده اند احساس می کند؛ ستمگری حاکمان وریاکاری فقیهان را می بیند. این دانشمند آزاد اندیش که نه غم نان دارد ونه غم کاشانه؛ نه از دوری یار می نالد و نه در سودای پیوستن به معشوق خیالی در آسمان هاست دریکی از ترانه ها با عصیان بر دوران و با فریاد می گوید:

ناآمدگان اگر بدانند که ما

از دهر چه می کشیم نایند دگر

غم خیام اندوهی فلسفی است؛ فریاد خیام خشم انسان آزاده ایست که در بند و زنجیر خرافات شیادان و ابلهان پیچیده شده؛ صدای اعتراض دانشمند ــ شاعری است که حتا در دوران زندگانی خود نمی تواند اندیشه های فلسفی اش را که در رباعیات بیان کرده است آشکارا در دسترس مردم بگذارد.

در دوران زندگانی خیام مخالفان علم و دانش و منطق که «اشعریان» نامیده می شوند بر جامعهٔ ادبی و فرهنگی چیره شده اند. نظرها و اندیشه های هواداران علم و منطق یا «معتزلیان» به شدت کوبیده می شوند. از آنجا که برخی از اندیشمندان گفته اند که آفریدگار پس از آفرینش جهان و خلق انسان دیگر در کار جهان و جهانیان دخالتی ندارد از سوی فقیهان به فلسفه لقب «علم تعطیل» داده شده و فیلسوفان را کافر و بی دین نامیده اند. شریعت مداران می گویند نظریهٔ عدم دخالت خدا در کار جهان و جهانیان کفر محض است و معنای آن چیزی جز تعطیل مقام خداوندی نیست.

در چنین دوران «فلسفه ستیزی» است که خیام نمی تواند ترانه های فلسفی خود را انتشار بدهد؛ حوزهٔ درسی برپا نمی کند؛ و کالای خطرناک فلسفه را در پنهان گاه نگهداری می کند. در دوران زندگانی «مولوی» نیز فقیهان و شریعت مداران ضد علم و فلسفه بسیار نیرومندند. آفریدگار مثنوی، مولانا، به ناچار سیمای خرد ستیزی و فلسفه براندازی برخود می گیرد و شاید هم از بیم جان وفشار زمانه می گوید:

فلسفی را زهره نی تا دم زند
دم زند تیغ حقش برهم زند

و در جایی دیگر چنین فتوا می دهد:

پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود

خلق و خوی خیام

سرگذشت نویسان و هم دورانان خیام خلق و خوی وی را چنین بیان کرده اند: کم حرف، محتاط و مآل اندیش، گوشه گیر از مردم، در خود فرورفته،

گزیده گوی، بی اعتنا به جاه و مقام، تندخو و تنگ حوصله. حتا برخی از معاصران خیام وی را به «بخل در تعلیم» متهم کرده اند. این اندیشمند از درگیری با فقیهان و ملایان زمانه به شدت پرهیز می کرده و هرگز مایل نبوده است با این جماعت زورمند و پرتعصب درگیر شود. در نوشته های علمی وفلسفی خود کوشیده است تا با توجه به سرکوبی وحشیانهٔ آزاداندیشان از سوی حاکمان و فقیهان کمترین بهانه ای به دست آنان ندهد. به همین دلیل آثار علمی خیام که به نثر فارسی یا عربی نوشته شده اند فلسفهٔ واقعی وشیوهٔ جهان بینی ضد آن جهانی وی را آشکار نمی کند.

صادق هدایت در این مورد چنین می نویسد: «**کتاب هایی که به مقتضای وقت و محیط یا به دستور دیگران نوشته حتی بوی تملق و تظاهر از آنها استشمام می شود و کاملاً فلسفهٔ اورا آشکار نمی کند.**»

خیام مردی میانه رو یا معتدل بوده، گرایشی به مقام های دولتی یا شرکت در کارهای سیاسی و اداری نداشته، هرگز از دارندگان مقام و قدرت ستایش نکرده و غرق در کوشش های علمی ـ فلسفی خود بوده است. شاعری پیشهٔ خیام نبوده و رباعی هایش بازتاب پرواز کبوتران اندیشه و اوج گیری عقاب تنها و خشمگین افکارش بوده اند. در کتاب «دمی با خیام» در این مورد چنین می خوانیم: «رباعیات خیام در نمایشگاه ادب فارسی سیمای مشخص و متمایزی دارد. وجه امتیاز آن این است که در مدح، تغزل، نصیحت و موضوع های دیگری که ملک مشاع شاعران است نبوده، **بلکه آینهٔ روح حکیم فکوری است که به راز هستی اندیشیده و دچار حیرت شده است.**»

برخلاف آنچه که برخی خیام را مردی لذت پرست و شراب خوار خستگی ناپذیر شناسانیده اند سرگذشت خیام، نظر همدورانان او، کتاب ها، مقاله ها و رساله های علمی وفلسفی که از این اندیشمند به یادگار مانده اند و روایت های معتبری که در بارهٔ وی بیان شده اند خیام را انسانی میانه رو و طبیعی نشان داده اند. خود وی در یکی از ترانه ها می گوید: **فرمای بتا که می به اندازه دهند.**

لقب ها وعنوان هایی که در دوران زندگی خیام به او داده شده اند به روشنی تمام دست کم دو نکتهٔ بزرگ را آشکار می کند. یکی آن که اندیشه های ضد

دینی خود را تا آنجا که شدنی بوده پنهان نگاه می داشته و دیگر این که دانشمندی لذت پرست و همیشه مست نبوده است. خیام در دوران زندگی با احترام و ستایش می زیسته، او را امام، دستور، حجت الحق، فیلسوف العالم، سیدالحکما المشرق و المغرب، تالی ابن سینا، حکیم جهان و فیلسوف گیتی می نامیده اند. این ریاضیدان، حکیم و ستاره شناس که فقیهان دوران به شاگردی در حضورش می نشسته اند، در دستگاه حکومت ترکان سلجوقی پشتیبان بزرگ و نیرومندی چون خواجه نظام الملک داشته است. با این که خیام در دوران خود پایگاه علمی ارجمند و بی مانندی داشته و با این که در دانش ریاضی و به ویژه در علم جبر قرن ها از دوران خود جلوتر بوده است اما **آوازهٔ جهانی این دانشمند مدیون رباعی ها یا ترانه های اوست.** این ترانه ها نه تنها در دوران زندگی خیام هرگز انتشار نیافتند بلکه تا نزدیک به گذشت یک قرن آگاهی چندانی در بارهٔ وجود آنها در دسترس نبود. خیام رازدار، گوشه گیر و محتاط ترانه های گویندهٔ «باورهای آن جهانی» را فقط با تنی انگشت شمار در میان نهاده بود.

سبک خیام یا شیوهٔ سخن

خیام ریاضیدان، ستاره شناس، حکیم، ادیب، فقیه و مفسر برای بیان حیرت و بهت زندگی خود از رازهای جهان هستی، اسرار آفرینش، بازیگری های چرخ گردون، پدیدهٔ هراس انگیز مرگ و نیستی، کوچکی، خردی و بی پناهی نوع انسان، بازیچه بودن انسان در جهان طبیعت و برآوردن فریادی رعشه برانگیز علیه فریب انسان به دست انسان به قالب رباعی یا به وزن ترانه پناه می برد. رباعی یا ترانه را که پیش از او سرایندگان دیگر آزموده اند به آنچنان اوجی از زیبایی، روانی، سادگی، عظمت، گویندگی و گیرایی می رساند که پس از گذشت نزدیک به ۹۰۰ سال تا کنون هیچ شاعر دیگری در چنان اوجی پروازنکرده است. علی دشتی می نویسد: **«از برجسته ترین کسانی است که شعر را برای تفکرات فلسفی خود به کار برده اند.»** همین نویسنده می افزاید: «خیام به شکار مضمون نمی رود، به صنایع شعری مطلقاً توجهی ندارد، به تزیین و ترصیع جمله نمی پردازد، به قریحه فشار نمی آورد که تعبیر تازه ای ابداع کند، ابداً قصد

هنرنمایی در کار نیست و حتی می توان گفت برای اقناع دیگری رباعی نسروده است. از این رو نخستین خصوصیت سخن او سادگی و عاری بودن از هرگونه بازی های لفظی است حتی صنایع مطلوب شعری.»

در بارهٔ سبک خیام یا شیوهٔ سخن او ذبیح الله صفا در کتاب «تاریخ ادبیات در ایران» چنین اظهار نظر می کند: «رباعی های خیام بسیار ساده و بی آرایش و دور از تصنع و تکلف و با این حال مقرون به کمال فصاحت و بلاغت و شامل معانی عالی و جزیل در الفاظ موجز واستوار است.»

صادق هدایت خیام را شاعری می داند که دارای «سلاست طبع، شیوایی کلام، فکر روشن سرشار و فلسفهٔ موشکاف» است.

برخلاف روش «خیام شناسان حرفه ای» و نویسندگان تاریخ ادبیات ایران که به شدت زیر نفوذ دین یا دولت بوده اند برخی از نویسندگان و پژوهندگان آزاده کوشیده اند تا با دستیابی به معیارها و نورافکن هایی چون «سبک سخن خیام» و «جهان بینی خیام» گرد وغبار پندارهای بی اساس را از چهرهٔ این اندیشمند بزدایند و از ترشرویی کارگردانان دین ودولت نهراسند. بسیاری از «علامه ها»، «استادان ادب» و «ادبیات شناسان» برای بررسی فرهنگ و ادب ایران و شناساندن اندیشهٔ بزرگانی چون خیام آشنایی چندانی با روش های علمی نداشته اند. اینان بی آن که راهنماها یا چراغ هایی در اختیار داشته باشند در فضای تاریک قرن های گذشته به ورق زدن قدیم ترین نسخه های خطی پرداخته اند و در درستی این نسخه ها تردیدی به خود راه نداده اند. افزون براین ها بسیاری از این «استادان» نه آزادی بیان داشته اند ونه جرأت بیان آزاد. در نتیجه، حتا مسخره ترین و رکیک ترین رباعی ها به خیام فرزانه نسبت داده شدند و از این چهرهٔ ژرف اندیش، سیمایی لذت پرست و همیشه مست ساختند وتا آنجا پیش رفتند که عشرتکده ها و عیاشخانه ها نام «خیام» برخود نهادند.

بی جهت نیست که در کتاب «دمی باخیام» چنین نوشته شده است: «غریب و باور نکردنی این که قبل از مرحوم صادق هدایت (۱۳۱۳) و قبل از مرحوم فروغی (۱۳۲۰) کسی بدین انبوه رباعیات بدگمان نشده و یا اگر شده است در مقام تنقیح و تهذیب آن برنیامده سهل است شک و تردیدی هم نشان نداده است. گویی پیدا

کردن رباعیات خیام در نظر کسی معما نبوده و هر چه در هر مجموعه ای ثبت شده است از خیام دانسته اند ـــ آن هم خیامی که تا یک صد سال پس از وفاتش یک رباعی از وی انتشار نیافته بود.»

آشنایی با روش سنجیده وعلمی با «سبک سخن خیام» نشان می دهد که این دانشمند «کم گوی و گزیده گوی» موضوع یامفهوم واحدی را بارها و بارها در رباعی های تکراری بازگو نمی کند؛ شیوهٔ بیانش با سستی واژه ها وزشتی یا رکیک بودن کلمه هامیانه ای ندارد؛ به دشواری های پیش پاافتاده نمی پردازد؛ و هرگز از واژه های ویژهٔ صوفیان ـــ فناشوندگان در راه خدا، عاشقان پیوستن به حقیقت مطلق در آسمان ها و جویندگان «نیست در جهان» ـــ در سبک سخن یا شیوهٔ بیان او خبری نیست که نیست.

در کتاب «دمی با خیام» دربارهٔ ترانهٔ زیر که به خیام نسبت داده شده با توجه به سبک سخن، واژه های به کار رفته و اندیشه و پیام آن چنین نوشته شده است:

من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست؟
تاریک دلم نور و صفای تو کجاست؟
ما را تو بهشت اگر به طاعت بخشی
این بیع بود لطف و عطای تو کجاست؟

«پر واضح است که گویندهٔ چنین رباعی‌متشرع قشری و بیگانه از هر گونه فکر فلسفی است. این رباعی را اگر به خواجه عبدالله انصاری یا یکی از پیروان وی نسبت دهند شایسته تر است تا به کسی که می گوید: دارنده چو ترکیب طبایع آراست.»

خیام: راهزن؟ زناکار؟ حاجی؟

چهرهٔ خیام از چند جهت در تاریخ فرهنگ ایران مانند ندارد. وی تنها شاعر نامدار ایرانی است که خود استاد رشته هایی از علوم مادی، طبیعی و انسانی بوده است. وی یکی از سرایندگان انگشت شمار و شاید هم تنها دانشمند ـــ شاعری است که پیچیده ترین رازهای جهان هستی و کوبنده ترین پرسش های

فلسفی را به میان می آورد و آنها را به مبارزه می طلبد. گرچه در دوران زندگانی باورهای فلسفی و جهان بینی توفانیش را آشکار نمی کند اما «خیام وار» آنها را در ترانه های جاودانیش برای آیندگان به یادگار می گذارد. شاید هیچ شاعر دیگری در تاریخ ادب و فرهنگ ایران با سرودن رباعی هایی که شمار آنها بیش از ۱۸۰ ترانه نیست به اندازهٔ خیام خشم، نفرت، کینه و غضب دیوانه وار روحانیان و دین فروشان را برنیانگیخته باشد. دلیل اصلی و ریشهٔ لجن مال کردن چهرهٔ خیام را از آن زمان که ترانه های اصیل و ضد دینی این متفکر به آگاهی مردم رسید می توان در همین خشم و نفرت بیمارگونه جستجو کرد. دست کم در ۸۰۰ سال گذشته، «فروشندگان دنیای دیگر» به تحریف رباعی ها پرداختند؛ نسخه نویسان کم سواد و مذهبی واژه ها را دگرگون ساختند و تا آنجا پیش رفتند که «شادی بطلب که حاصل عمر دمی است» را «شادی مطلب» نوشتند؛ قافیه سازان و نظم تراشانی که احساسات ضد دینی داشتند به تقلید از خیام ترانه هایی ساختند و آنها را به او نسبت دادند؛ بی هنران و خام اندیشان، می گساری، بی بند و باری، عیاشی و ناسزاگویی به آخوند و ملا را «مسلک خیامی» پنداشتند؛ صوفیان جاهل، شیخان گمراه، «صاحبان کرامات» و عاشقان الله نیز به کاروان ریاکاران پیوستند و رباعی سازی پیشه کردند. در پایان کار، از چهرهٔ «فرشتهٔ اندیشه»، «دیو» ساختند.

کسی که کمترین آشنایی با «سبک سخن» و «شیوهٔ اندیشه» خیام داشته باشد هرگز نمی تواند ترانه ای به مانند رباعی زیر را از خیام بداند:

تا بتوانی خدمت رندان میکن
بنیاد نماز و روزه ویران میکن
بشنو سخنان عمر خیامی
می میخور و ره میزن و احسان میکن

ناشرانی که خواسته اند کتاب «مجموعهٔ رباعیات» آنان از «مجموعهٔ» ناشر رقیب سنگین تر و درشت تر باشد یا سبک سرانی که خواسته اند بگویند خیام به دعا اعتقاد داشته رباعی زیر را به مجموعهٔ ترانه های خیام افزوده اند. بی جهت نیست که شمار رباعی های منسوب به خیام از ۱۲۰۰ ترانه نیز زیادتر است:

ساقی چو پی مغانه گیرد در دست

بیچاره مرا هم به دعا یاد کنید

مردمان آلوده ای که هر یک از آنان به انگیزه ای جهان ادب و فرهنگ را آلوده اند رباعی زننده زیر را ساخته و آن را در کنار ترانه های اندیشمندی فرزانه نشانیده اند:

فاسق خوانند مردمانم پیوست

من بی گنهم خیالشان بین که چه هست

بر من به خلاف شرع ای اهل صلاح

جز خمر و لواطه و زنا چیزی هست؟

افسانه سازان و دروغ پردازانی که از شوخ طبعی بی بهره نبوده و همهٔ مردم را کودن می دانسته اند گفته اند و نوشته اند که پس از مرگ خیام، مادرش نگران سوختن فرزندش در آن جهان بوده است. فرزند گناه کار در رؤیا این ترانه را برای مادر می خواند:

ای سوختهٔ سوختهٔ سوختنی

وی آتش دوزخ از تو افروختنی

تا کی گویی بر عمر رحمت کن؟

حق را تو کئی به رحمت آموختنی؟

گویندهٔ این رباعی می خواهد به خوانندهٔ ناآگاه یا زود باور خود بقبولاند که در آن جهان تنور آتش دوزخ سوزان است؛ خداوندی وجود دارد؛ این خداوند مهربان است؛ و بندهٔ زبون حق فضولی ندارد.

بسیاری از دروغ پردازان رباعی زیر را به خیام نسبت داده و افسانه ای ساخته اند:

ابریق می مرا شکستی ربی

بر من در عیش را ببستی ربی

من می خورم و تو می کنی بدمستی

خاکم به دهن مگر تو مستی ربی

سپس برای این که دکان دین هم چنان پر مشتری باشد گفته اند پس از سرودن این ترانه بادی وزیدن گرفته و «بساط عرق خوری» خیام آنان را درهم کوبیده است. خیام این شیادان که «غضب الاهی» را با چشم خود دیده در عالم بداهه گویی چنین فرموده:

ناکرده گنه در جهان کیست؟ بگو!
آن کس که گنه نکرد چون زیست؟ بگو!
من بد کنم و تو بد مکافات دهی؟
پس فرق میان من و تو چیست؟ بگو!

برای این که این داستان، «خوش پایان» هم باشد گفته اند خداوند خیام را بخشید و همان دم روح از تن خیام سر به آسمان ها کشید. صادق هدایت این قصه را «حکایت معجزآسای مضحک» نامیده است.

برخی نیز چنین پراکنده اند که خیام در سال های پایان عمر از گفته هایش پشیمان می شود و برای درخواست بخشایش به سفر حج می رود. نه تنها «داستان پشیمانی» با شخصیت دانشمندی ژرف اندیش که بنای جهان نگریش را بر عمری پژوهش و تفکر استوار کرده هماهنگ نیست بلکه هم دورانان خیام و نویسندگان معتبر از «حاجی خیام» نامی نبرده اند.



دومین گفتار: جهان بینی خیام

جان کلام درباره بینش فلسفی خیام از سوی صادق هدایت چنین خلاصه شده است: «نزد هیچ یک از شعرا و نویسندگان اسلام لحن صریح نفی خدا و برهم زدن اساس افسانه های مذهبی سامی مانند خیام دیده نمی شود.»

در کتاب «رباعیات خیام» که بر اساس نسخهٔ کمبریج، با مقابله بانسخهٔ مسکو نوشته شده؛ یکی از پژوهشگران ایرانی چنین می گوید: «در همهٔ آرا و عقاید زاهدان و فقیهان و حدیث گویان و در تمام سخنان و آرای عامه شک نمود و حتی درکارهای خدا چون وچرا کرد. چنان که اورا بی احترامی کننده ترین شاعر به مقدسات و سقراط منش ترین آنان به حساب آورده اند و و یکتور برار او را «ولتر اسلام» نامید. او یک دانشمند کامل و یک فیلسوف بی همتا بود.»[1]

ذبیح الله صفا نویسندهٔ کتاب «تاریخ ادبیات در ایران» به دلایلی که در پیش اشاره شد فقط به یکی از جنبه های درخشان جهان بینی خیام اشاره می کند. وی چنین می نویسد: «دراین رباعی ها خیام افکار فلسفی خودراکه غالباً درمطالبی از قبیل تحیر یک متفکر در برابر اسرار خلقت و تأثر از ناپیدایی سرنوشت آدمیان است، بیان می کند. او برای آدمیان بازگشتی را که اهل ادیان معتقدند، قائل نیست و چون فنای فرزندان آدم را از مصائب جبران ناپذیر می شمارد می خواهد این مصیبت آینده را با استفاده از لذات آنی جبران کند.»

اصیل ترین و تکان دهنده ترین ترانه های خیام همان فلسفی ترین رباعی های او هستند که در آنها خیام دشوارترین مسئله های جهان فلسفه را مطرح کرده است. این ترانه ها از نظر ژرفای اندیشه، گستردگی دانش سرایندهٔ آنها و نیز از جهت نبوغ علمی ــ فلسفی گویندهٔ آنها تقلید ناپذیرند. در این رباعی ها نه تنها خدای دین های خاورمیانه ای یا خالق «ادیان الله و اکبری» مورد پذیرش نیست بلکه موجودی به نام پروردگار یا «سرپرست جهان هستی» به شدت تردید پذیر جلوه می کند. در پیام رباعی های فلسفی ــ درست برخلاف ایمان، قطعیت و اطمینان کامل در دین های سامی ــ حیرت، سرگردانی، بهت زدگی و چون و چرایی در بارهٔ معنا و غایت جهان هستی، هدف عالم وجود و دلیل پیدایش آفریده های طبیعت یا فریادهای گوش خراش بازگو می شوند. تمامی اظهارنظرهای پیام آوران، فیلسوفان، الاهیان و همهٔ «نظریه های آن جهانی» در

****

۱ــ ماه نامهٔ دنیای سخن، چاپ تهران، فروردین ۱۳۷۰.

پاسخ پرسش های فلسفی، افسانه، داستان، قصه، پوچ و بی اساس نامیده می شوند. خیام در ترانۀ زیر این پیام را به شیواترین شیوه ای بازگو می کند:

آنان که ز پیش رفته اند ای ساقی
در خاک غرور خفته اند ای ساقی
رو باده خور و حقیقت از من بشنو
باد است هر آنچه گفته اند ای ساقی

این پیام کوبنده و تکان دهنده را بار دیگر چنین یادآور می شود:

آن بی خبران که دُرّ معنی سفتند
در چرخ به انواع سخن ها گفتند
آگه چو نگشتند بر اسرار جهان
اول زنخی زدند و آخر خفتند

اندیشمند و دانشمندی که به روشنی می داند پایه و بنیاد معتقدات فقیهان و عالمان دینی بر پندار و خیال بافی نهاده شده نظریه های آنان را «از سر سودا» می داند:

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت
کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند
زان روی که هست کس نمی داند گفت

خیام، این «بت شکن بزرگ» و این «منکر کبیر» پاسخ های کتاب های به اصطلاح آسمانی را نمی پذیرد؛ نظرهای پیام آوران را به بازی نمی گیرد؛ علم و دانش فقیهان و عالمان اسلامی را دست می اندازد. اما از آنجا که فیلسوف، روانی به شدت تشنۀ حقیقت دارد هرگز نمی تواند آرام بنشیند. خود را به دریای توفانی، تاریک، غرنده و بی پایان حیرت و سرگردانی می افکند و به جستجوی حقیقت گم شده در دریا می پردازد. از آنجا که فیلسوف، پرسنده ای توانا است سقراط وار پرسش های فلسفی و رعشه آورش را می نویسد و برای آیندگان ■ یادگار می گذارد.

سرگردانی و بی هدفی در جهان هستی

در دوران خیام براساس نظریه ها و باورهای فلسفی، دینی و علمی، جهان هستی و نوع انسان را خداوندی توانا یا قادری متعال آفریده و بدون ارادهٔ او کاری در جهان صورت نمی گیرد. افلاک هفت گانه ای که در آسمان برگرد زمین می گردند با دست خدا می گردند. اما خیام ناباور چنین می سراید:

در گوش دلم گفت فلک پنهانی
حکمی که قضا راند ز من میدانی؟
در گردش دهر اگر مرا دست بُدی
خود را برهاندمی ز سرگردانی

افلاکی که در پهنهٔ آسمان به گرد زمین می گردند توانایی رهانیدن خود را از سرگردانی ندارند؛ این افلاک به حکمی که «قضا» بوده یا پیش آمده سرگردان شده اند؛ در گردش خود دستی ندارند؛ حساب و کتاب، نقشه و هدفی در کار نیست. «گرداننده» ای نیست، زیرا هر چه هست «سرگردانی» است.

در ترانهٔ زیر بار دیگر بر سرگردانی «چرخ گردان» و درماندگی آن پا می فشارد:

نیکی و بدی که در نهاد بشر است
شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل
چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است

اگر بنا بر آنچه الاهیان و پندارگرایان ادعا می کنند «چرخ گردان» باید «گردانندهٔ» توانا و قادری داشته باشد پس این چرخ چرا از نوع انسان نیز هزار بار بیچاره تر است؟ از سوی دیگر «نیکی و بدی که در نهاد بشر است» ریشه در وجود خود او دارد؛ شادی و غمی را که در دوران زندگانی «پیش می آیند» (قضا و قدر، واژهٔ علمی امروزِ «احتمالات» است) پیشاپیش در «سرنوشت» او ننوشته اند. در

این ترانه، «فلسفهٔ جبر» به آن صورت که مورد نظر شریعت مداران است رد می شود. زیرا نیکی، بدی، شادی و غم را حتا به «چرخ» هم نمی توان نسبت داد و آسمان یا چرخ بیچاره را مسئول آنها شناخت.

در ترانهٔ زیر خیام آشکارا می گوید که در نظام جهان هستی حساب و کتابی وجود ندارد؛ گردانندهٔ عادل یا دادگستری در کل هستی نیست:

گر کار فلک به عدل سنجیده بُدی
احوال فلک جمله پسندیده بُدی
ور عدل بُدی به کارها در گردون
کی خاطر اهل فضل رنجیده بُدی

انکار خدای دین های سامی

پیام خیام در فلسفی ترین ترانه ها یا رباعی هایی که اصیل شناخته شده اند بسیار روشن است. وی خدای شریعت مداران را نمی پذیرد؛ آفرینش هایی را که به او نسبت داده اند خالی از عیب و نقص نمی داند؛ در کارش چون و چرا می کند؛ با شک سرکش فلسفی خود پرسش های کوبنده را در میان می گذارد:

دارنده چو ترکیب طبایع آراست
از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست؟
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود؟
ور نیک نیامد این صور عیب کراست؟

در دوران خیام چه مغزی را توانایی پاسخ دادن به این پرسش های زلزله آسا بود؟ هر یک از این پرسش ها به تنهایی در آن زمان بزرگترین کفر جهان شناخته می شد و برای بر باد دادن سر ده ها نفر کافی بود. در زمانه ای که دانشمند هم دوران خیام، امام محمد غزالی، می گوید «لیس فی الأمکان ابدع مما کان» فتوا می دهد که «نیست چیزی در جهان مگر بهترین آن»، خیام، آفریدگار جهان را سرزنش می کند که چرا در آفریده هایش کمی و کاستی هست. در زمانه ای که کتاب های آسمانی و پیام آوران یهودیت، مسیحیت و اسلام با قاطعیت تمام می گویند جهان آفرینش در حد کمال آفریده شده و از کارگاه آفریدگار کامل

ترین ها بیرون آمده اند خیام می پرسد مسئول این عیب ها کیست؟ وی که نه نظریهٔ مربوط به آفریننده را می پذیرد و نه داستان «خیر و شر» را در کل جهان هستی باور دارد می گوید اگر بپذیریم که آفریده ها در حد کمال آفریده شده اند دیگر نابود کردن و شکستن آنها چه معنایی می تواند داشته باشد.

خیام بر خدای فلسفی خود نام «کوزه گر» می گذارد. اما کارهای این خدای خیالی، اورا در اندوهی ژرف و حسرتی کشنده فرو می برند:

جامی است که عقل آفرین میزندش
صد بوسه ز مهر بر جبین میزندش
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف
می سازد و باز بر زمین میزندش

گرچه در این ترانه پرسشی فلسفی به میان نیامده اما خیام پدیده های زندگی و مرگ را بیان کرده، آفریده ها را زیبا و «عقل آفرین» نامیده و از نابودی و مرگ بی دلیل آنها دچار خشم و رنجشی عظیم شده است.

در ترانه ای دیگر این خشم به عصیان می گراید؛ فریاد خیام سر به آسمان می کشد؛ مسئول نابودی و مرگ را به باد سرزنش می گیرد و انسان مست را هشیار تر از او می شمارد:

اجزای پیاله ای که درهم پیوست
بشکستن آن روا نمی دارد مست
چندین سر و پای نازنین از سر و دست
بر مهر که پیوست و به کین که شکست؟

جایگاه انسان در جهان هستی

در نظریه ها و باورهایی که دارندگان آنها با نام «حکمت الاهی» یا «علوم آسمانی» از آن یاد می کنند در سراسر تاریخ، بیشترین تلاش برای اثبات و گسترش این اندیشه صورت گرفته است که: هدف پروردگار از آفرینش جهان هستی آفریدن نوع انسان بوده تا انسان به بزرگی خدا پی ببرد و به ستایش و نیایش

او بپردازد. خیام ناباور و هستی شناس پوزخندی نثار این نظر می کند و چنین می گوید:

یک قطرهٔ آب بود و با دریا شد
یک ذرهٔ خاک با زمین یکتا شد
آمد شدن تواندرین عالم چیست؟
آمد مگسی پدید و ناپیدا شد

در این ترانهٔ ساده، روشن و ژرف، خیام به سادگی تمام می گوید که انسان جزیی از عالم هستی است و پس از مرگ به همان عالم هستی می پیوندد، تولد و مرگ انسان در برابر گستردگی و ژرفای جهان هستی رو یدادی کوچک است. با نقشه، هدف و غایتی در کل طبیعت از آمد شدن نوع انسان نیست.

خیام فیلسوف در اندیشه های فلسفی خود همیشه به کل جهان هستی نظر دارد. او که از «بینش ناب فلسفی» برخوردار است کلیّت را در اصول کلی یا «هستی شمول» می بیند. انسان جایگاه و یژه ای در این کلیت با تمامی نظام هستی ندارد. چه نوع انسان باشد وچه نباشد «کل» به کار خود مشغول خواهد بود. هزاران میلیون سال جهان هستی و طبیعت بدون حضور انسان وجود داشته و اگر نوع انسان نابود بشود دستگاه هستی به گردش خود ادامه خواهد داد. نوع انسان غایت و نهایت هستی نیست:

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود
نی نام زما و نه نشان خواهد بود
زین پیش نبودیم و نبود هیچ خلل
زین پس چو نباشیم همان خواهد بود

در ترانهٔ زیر نیز خیام بر نبودن غایت و هدف در جهان هستی ــ به و یژه با توجه به وجود انسان ــ تأکید کرده و با پرسش هایش برروی نظریه های حکمت آسمانی یا علوم الاهی خط بطلان کشیده است:

از آمـدن و رفـتـن مـا سـودی کـو؟
وز تـار وجـود مـا پودی کـو؟
در چنبـر چرخ جـان چنـدیـن پاکـان
می سوزد و خـاک می شود دودی کـو؟

رد آشکار معاد: نفی قیامت

نویسندهٔ کتاب «دمی باخیام» دربارهٔ برخورد خیام با موضوع اصل معاد در دین های تک خدایی چنین نوشته است: «راجع به امر معاد، در رباعیات اصیل خیام اشارات زیادی هست ولی قابل توجه و ملاحظه و شایستهٔ دقت این است که درهیچ یک ازآنها یک رأی قطعی به انکارمعاد نیست.»

با توجه به متن بسیاری ازترانه های اصیل و رباعی هایی که به احتمال بسیار ازخیام اند نظر بالا منطقی جلوه نمی کند. شاید نویسندهٔ آن کتاب به دلیل محدودیت های زمانی ـ مکانی خود یا به دلایل دیگر به چنان نتیجه ای رسیده است.

خیام دربرخی ازترانه های خود مستقیم یاغیرمستقیم اصل معروف به معاد را پیش می کشد، آشکارا آنرا نمی پذیرد و بارها براین اندیشهٔ خود پا می فشارد. از سوی دیگر فیلسوف ناباوری که خدای دین ها را منکر می شود، احکام کتاب های آسمانی را باطل می داند، و خط بطلان بربسیاری ازنظریه های الاهیات و شریعت مداران می کشد آیا می تواند داستان ناشیانهٔ بهشت و جهنم را بپذیرد؟

تا چند زنم به روی دریاها خشت؟
بیزارشدم زبت پرستان و کنشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود؟
که رفت به دوزخ و که آمد زبهشت؟

دریکی ازفلسفی ترین ترانه ها خیام نه نظریهٔ خلقت الاهیان را می پذیرد و نه به «زندگانی آن جهانی» اعتنایی دارد:

دوری کـه درآن آمـدن ورفـتن ماست
او را نـه نـهـایـت نـه بدایت پیداست

کس می نزند دمی در این معنی راست
کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

در این رباعی ساده خیام دربارهٔ یکی از پیچیده ترین و ناگشودنی ترین بحث هایی که بین الاهیان و دانشمندان صدها سال در جریان بوده اظهار نظر می کند. خیام می گوید درجریان «پیدایش» جهان هستی ونوع انسان ــ که جزیی از آن است ــ «نه نهایت نه بدایت پیداست.» به بیانی دیگر، جهان هستی آغازی نداشته (بدایت) و پایانی (نهایت) نخواهد داشت. الاهیان بر حادث شدن جهان هستی با آغاز آفرینش آن اصرار می کرده اند اما دانشمندان مادی یا دهری جهان هستی را قدیم می دانسته اند و اعتقادی بر آغاز آفرینش از سوی خدا نداشته اند.

خیام درترانهٔ فلسفی زیر، داستان «داوری درآن جهان» را به زیر تازیانهٔ تردید می برد و چنین می گوید:

بر من قلم قضا چو بی من رانند
پس نیک و بدش زمن چرا می دانند؟
دی بی من و امروز چو دی بی من و تو
فردا به چه حجتم به داور خوانند؟

اگر بر اساس باورهای خداپرستان هیچ کاری در جهان بدون «مشیت الاهی» صورت نمی گیرد؛ اگر سرنوشت انسان از سوی آفریدگار از پیش مقدر شده و خداوند پیشاپیش می دانسته کدام بنده ای درستکار و چه بنده ای زشتکار خواهد بود معنا و مفهوم «روز داوری» دیگر چیست؟

درترانهٔ زیر خیام آشکارا روز رستاخیز را نمی پذیرد:

ای آنکه نتیجهٔ چهار و هفتی
وز هفت وچهار دائم اندر تفتی
می خور که هزار بار بیشت گفتم
باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

خیام مرگ را سفری بازگشت می داند و می گوید:

لب بر لب کوزه بردم از غایت آز
تا زو طلبم واسطهٔ عمر دراز

لب بر لب من نهاد و می گفت به راز
می خور که بدین جهان نمی آیی باز

در ترانه های دیگر چنین هشدار می دهد:

از جملهٔ رفتگان این راه دراز
باز آمده ای کو که به ما گوید راز؟
زنهار در این دو راههٔ آز و نیاز
چیزی نگذاری که نمی آیی باز

در ترانه ای شاعرانه اندوه فلسفی خود را از پدیدهٔ مرگ بی بازگشت چنین بیان می کند:

می خور که به زیر گل بسی خواهی خفت
بی مونس و بی رفیق و بی همدم و جفت
زنهار به کس مگو تو این راز نهفت
هر لاله که پژمرد نخواهد بشکفت

خیام با اندوه و حسرتی کشنده سفر بی بازگشت مرگ را چنین یادآور می شود:

ای کاش که جای آرمیدن بودی
یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صد هزار سال از دل خاک
چون سبزه امید بر دمیدن بودی

در برخی از ترانه ها، خیام بی آن که داستان بهشت و دوزخ را بپذیرد این قصه را از قول دیگران بازگو می کند و سپس خود به اظهار نظر می پردازد. این ترانه ها با واژهٔ «گویند» آغاز می شوند:

گویند مرا که دوزخی باشد مست
قولی است خلاف دل در آن نتوان بست
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود
فردا باشد بهشت هم چون کف دست

در ترانهٔ زیر فردوس آسمانی را به بهشت زمینی تبدیل می کند:

گوینـد که فردوس برین خواهد بود
وآنجا می ناب و انگبین خواهد بود
گرما می و معشوق گزیدیم چه باک
چون عـاقبت کار همین خواهد بود
در رباعی زیر قصهٔ بهشت را داستانی خیالی می شناساند و چنین می سراید:
گویند کسان بهشت با حور خوش است
من می گویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار
کاواز دهل شنیدن از دور خوش است

پرستندهٔ زندگی و ستایشگر خوشی ها

در بسیاری از ترانه های خیام پرتوهای شادی آفرین، شادابی و سرزندگی، عشق به زندگانی وستایش از زیبایی های طبیعت به هرسو پراکنده می شوند:
می نوش که عمر جاودانی این است
خود حاصلت از دور جوانی این است
هنگام گل و باده و یاران سرمست
خوش باش دمی که زندگانی این است
برخلاف بسیاری که خیام را بدبین می دانند اوخود چنین می گوید:
می خوردن و شاد بودن آیین من است
فارغ بودن ز کفر و دین دین من است
گفتم به عروس دهر کابین تو چیست؟
گفتا دل خرم تو کابین من است
این اندیشمند سرزنده و شادی طلب، در سراسر زندگی در جستجوی شادابی وسرزندگی است:
فردا علم نفاق طی خواهم کرد
با موی سپید قصد می خواهم کرد

پیمانهٔ عمر من به هفتاد رسید

این دم نکنم نشاط کی خواهم کرد

خیام غم زمانه را به مبارزه جویی می طلبد و همه را به بهره برداری از زندگانی این جهانی فرا می خواند:

ایام زمانه از کسی دارد ننگ

کو در غم ایام نشیند دلتنگ

می خور تو در آبگینه با نالهٔ چنگ

زان پیش که آبگینه آید بر سنگ

این ترانه سرای ژرف اندیش، آزادی نوع انسان در بهره برداری از زیبایی ها برخورداری از نعمت های طبیعت را حقی بی چون و چرا می داند و می گوید اگر توانایی های فوق بشری می داشت آن چنان نظامی در هستی پدید می آورد که آزادگان جهان آزاده می زیستند:

گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان

بر داشتمی من این فلک را ز میان

وز نو فلکی دگر چنان ساختمی

کازاده به کام دل رسیدی آسان

خیام که می بیند حاکمان دوران وفقیهان زمان جز غم و اندوه ارمغانی دیگر برای مردم و به ویژه آزاد اندیشان به همراه نیاورده اند می خواهد چنین نظامی را از بیخ و بن برافکند:

گر دست به لوحهٔ قضا داشتمی

بر میل و مراد خویش بنگاشتمی

غم را ز جهان یک سره برداشتمی

وز شادی سر به چرخ افراشتمی



سومین گفتار: نقدی برپیام های فلسفی خیام

درخشان ترین اندیشهٔ خیامی: خیام دانشمندی ماده گرا، دهری یا طبیعی است. این فیلسوف ــ شاعر بر تمامی نظریه ها و اندیشه هایی که خود را «آن جهانی»، «ماوراء الطبیعه ای»، «غیبی یاالاهی» می دانند آشکارا خط بطلان می کشد. نظرها و گفته های رایج در زمانهٔ خود را «افسانه» می خواند و به سادگی می گوید:

آنان که محیط فضل وآداب شدند
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
زین شب تاریک نبردند به روز
گفتند فسانه ای و در خواب شدند

علمی ترین و گسترده ترین فلسفه های امروز نیز برتمامی نظریه های «آن جهانی» و آنچه «علوم غیبی» یا «حکمت آسمانی» نامیده می شوند خط بطلان کشیده اند. خیام بیش از ۹۰۰ سال پیش یکی ازپیش تازان فلسفه هایی چون ماده گرایی (ماتریالیسم)، هستی گرایی (اگزیستانسیالیسم) و به ویژه فلسفهٔ اصالت انسان (اومانیسم) بوده است. تمام فیلسوفان ماده گرا، هستی گرا (جزتنی چند که گرایش های مذهبی داشته اند) و همهٔ اندیشمندان انسان گرا با تمامی توان خود مخالف نظریه های دینی یا آسمانی هستند؛ به وجود آفریننده ای که «سر پرست جهان هستی» است اعتقادی ندارند؛ هیچ دین یا مذهبی را آسمانی یا الاهی نمی دانند؛ جهان هستی را قدیم می دانند؛ نظریهٔ آفرینش عالم هستی را از عدم یا «محدث» بودن آن را نمی پذیرند؛ وبرای کل جهان هستی نه آغازی می شناسند ونه برای آن پایانی درنظرمی گیرند. دربسیاری ازترانه های فلسفی، خیام باورها ونظرهای بالا بازتاب یافته اند:

— «چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است.»

— «خود را برهانمی ز سر گردانی.»

— «از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست.»

— «می سازد و باز بر زمین می زندش»...

در فلسفه های ماتریالیسم، اگزیستان سیالیسم و به ویژه اومانیسم، انسان در جهان هستی جایگاه ویژه ای ندارد؛ هدف از آفرینش هستی، خلقت نوع انسان نبوده است؛ در کل جهان هستی نه «گرداننده ای» هست و نه نقشه و غایتی؛ انسان جز در برابر خود و هم نوع خود مسئول یا پاسخگوی «نیرویی» دیگر نیست؛ با مرگ انسان، تن او دگرگون می شود و هرگز بازگشتی به صورت پیشین امکان پذیر نخواهد بود. در بسیاری از رباعی های فلسفی خیام باورها و نظرهای بالا بازتاب یافته اند.

— «آمد مگسی پدید وناپیدا شد.»

— «از آمدن ورفتن ما سودی کو؟»

— «ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود»...

خیام بر این باور است که مرگ پایان زندگانی انسان به صورت انسان است و بر این باور پا می فشارد. در فلسفه های ماتریالیسم، اگزیستان سیالیسم و اومانیسم این عقیده به عنوان حقیقتی علمی، انکارناپذیر و بی چون و چرا پذیرفته شده است. یکی از بنیادی ترین نظریه ها در فلسفه های ماده گرایی وانسان گرایی — با توجه به آگاهی های ثابت شدهٔ علوم مادی و طبیعی — کنار گذاشتن اندیشهٔ «جاودانگی روح» به شمار می رود. به این ترتیب تمامی نظریه های دینی — مذهبی که بر باور «زندگانی آن جهانی»، اصل معاد، روز رستاخیز و داستان قیامت پا می فشارند نظریه هایی خرافی، غیرعلمی، پنداری و بی بنیاد نامیده شده اند. در بسیاری از ترانه های فلسفی خیام اندیشه های علمی در علوم امروز بازتاب یافته اند:

— «بازآمدنت نیست چو رفتی، رفتی.»

— «که رفت به دوزخ و که آمد ز بهشت؟»

— «فردا به چه حجتم به داور خوانند؟»

ــ «می خور که بدین جهان نمی آیی باز.»
ــ «باز آمده ای کو که به ما گوید راز؟»...

فیلسوفانی که دستگاه فلسفی خود را بر کشف ها و دانسته های بی چون و چرای علوم مادی، طبیعی و انسانی بنیادگذاری کرده اند از آنجا که «زندگانی آن جهانی» یا «پاداش آن جهانی» را باورندارند و از آنجا که «زندگانی این جهانی» را تنها «زندگانی واقعی» می دانند انسان را به بهره برداری از زیبایی ها و خوشی های دوران زندگی فرا می خوانند؛ از مردم می خواهند تا زندگانی این جهانی را فدای زندگانی آن جهانی نکنند؛ امید پاداش و زندگانی دوباره در جهان دیگر را نداشته باشند؛ و از ترس و وحشت شکنجه های دنیای دیگر زندگی کنونی خود را تیره و تباه نکنند. اندیشمندان دهری، طبیعی، مادی یا علم گرا انسان را به پویایی، شادابی و سرزندگی فرا می خوانند و به ویژه فیلسوفان اومانیست یا انسان گرا خوشبختی و شادکامی نوع انسان را در این جهان که آن را تنها جهان واقعی می دانند بزرگترین هدف فلسفهٔ خود می دانند. در بسیاری از ترانه های فلسفی خیام اندیشه های بالا بازتاب یافته اند:

ــ «این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار.»
ــ «شادی بطلب که حاصل عمر دمی است.»
ــ «می خوردن و شاد بودن آیین من است.»
ــ «فرمای که تا بادهٔ گلگون آرند.»
ــ «خوش باش و دمی به شادمانی گذران.»
ــ «دوران جهان بی می و ساقی هیچ است»...

نه جبر و نه اختیار: قانون احتمال

یکی از باستانی ترین، پر سر و صداترین و ژرف ترین جدال های بین فیلسوفان، اندیشمندان و الاهیان سراسر تاریخ تمدن بشر برخورد «فلسفهٔ جبر» و «فلسفهٔ اختیار» بوده است. بسیاری از فیلسوفان، هوادار فلسفهٔ جبر و بسیاری دیگر معتقد به فلسفهٔ اختیار و گروهی دیگر در گرایش به سوی یکی از این دو فلسفه در نوسان بوده اند. فیلسوفانی که به نیرویی «فوق طبیعت» یا «ماوراء الطبیعه» باور

دارند وبه و یژه هواداران «حکمت الاهی» به فلسفهٔ جبر معتقدند و اندیشمندانی که «علوم غیبی» یا وحی و الهام «فراجهانی» را خیال بافانه و پنداری می دانند بیشتر به فلسفهٔ اختیار گرایش دارند. یکی از بنیادی ترین نظرهای فیلسوفان جبری بر این باور استوار است که کل جهان هستی، سازنده، آفریننده، مدیر یا گرداننده ای دارد که از پیش تمامی رویدادها و غایت ها را تعیین کرده و به ویژه تا آنجا که به زندگانی نوع انسان مربوط می شود «مشیت الاهی» یا «خواست خداوندی» حاکم و فرمان فرماست. آنچه از کارگاه این آفریدگار توانا بیرون آمده کامل و آنچه در جهان هستی ودر روی سیارهٔ زمین می گذرد به فرمان و در اختیار اوست.

بسیاری از فیلسوفان معتقد به نوعی از فلسفهٔ اختیار ـــ و به ویژه اندیشمندان ماده گرا و انسان گرا ـــ نظریهٔ «مشیّت الاهی» را درمورد جهان هستی و نوع انسان نمی پذیرند؛ اختیاردار و «نویسنده» ای برای «سرنوشت» جهان هستی و «تقدیر» نوع انسان نمی شناسند.

خیام دربرخی ازفلسفی ترین ترانه هایش با فلسفهٔ جبر و به ویژه با نظریه های فقیهان و شریعت مداران زمانهٔ خود به شدت به مخالفت می پردازد و آشکارا می گوید: «چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است.» درنظام جهان هستی یا در کائنات «مشیت الاهی»، نظم و ترتیب، غایت ونقشه و «قادرمتعال» نمی بیند و با روشنی تمام ازنول «فلک» که رازش را با او درمیان گذاشته می گوید:

در گـردش دهـر اگـر مـرا دسـت بُـدی

خـود را بـرهـانـدمـی ز سر گـردانـی

درپاسخ سخنگویان «دین های الله و اکبری» یا سامی که می گویند چگونگی آفرینش عالم و پیدایش نوع انسان در کتاب های آسمانی آنها به روشنی بیان شده اند به روشنی می گوید:

کس مشکل اسرار ازل را نگشاد

کس یک قلم ازنهاد بیرون ننهاد

من می نگرم زمبتدی تا استاد

عجز است به دست هر که ازمادر زاد

در برخی از ترانه های خیام یا درباره ای از رباعی هایی که به او نسبت داده اند واژه هایی چون «قضا»، «قدر»، «روز ازل»، «لوح»، «روزی» و مانند آنها دیده می شوند. آیا به کار بردن چنین واژه هایی دلیل برآنند که خیام به فلسفهٔ جبر گرایش داشته است؟ آیا اندیشمندی که در فلسفی ترین ترانه هایش آشکارا «چرخ» را بیچاره و سرگردان می داند ناگهان هوادار اندیشه های «قضا وقدری» و «سرنوشت و تقدیر» می شود؟ آیا خیام واژه هایی چون «قضا و قدر» و «روز ازل» را به معنا و مفهومی غیر از آنچه فقیهان و جبریان به کار برده اند در نظر گرفته است؟

اگر با دقت و موشکافی به پیام ترانهٔ پرمعنا و ژرف زیر بیاندیشیم در می یابیم که معنای واژهٔ «قضا» در آن مفهومی غیر از آنچه راکه مورد نظر جبریان است می رساند:

در گوش دلم گفت فلک پنهانی
حکمی که قضا بود زمن میدانی؟
در گردش دهر اگر مرا دست بُدی
خود را برهاندمی ز سرگردانی

پیام این ترانه، آشکار ساختن راز فلک است؛ فلکی که خود سرگردان است. این سرگردانی حکمی است که «قضا» بر آن فرمان داده است. آیا هدف خیام از واژهٔ «قضا» آنچه پیش آمده، آنچه روی داده و همان پیش آمدهای طبیعی یا «قانون احتمالات» در طبیعت نیست؟

خیام در ترانه ای دیگر که می توان آن را یکی از فلسفی ترین و تکان دهنده ترین رباعی های او به شمار آورد می گوید: شادی و غمی راکه در «قضا وقدر» است با «چرخ» حواله مکنید، زیرا «چرخ» خود بیچاره و درمانده است. در این ترانه آشکارا می توان دریافت که واژه های «قضا و قدر» به معنای الاهیان، جبریان و در مفهوم حکمت آسمانی یاالاهی به کار نرفته اند. پیام فلسفی این ترانه به روشنی می گوید که منظور از «قضا وقدر» پیش آمدهای طبیعی و رویدادهای جهان هستی هستند که در طبیعت روی می دهند. در همان ترانه که در زیر بازگو می شود خیام حتا نیکی و بدی راکه از انسان سر می زند به

«نهاد» او نسبت می دهد و پروردگار یا آفریننده دین ها را مسئول رفتار آدمیان نمی داند:

نیکی و بدی که در نهاد بشر است
شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل
چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است

برای درک پیام ها و اندیشه های خیام و پی بردن به سبک سخن، معنای واژه ها و به ویژه برای شناخت فلسفه او شایسته است به یاد بیاوریم که خیام بیش از ۹۰۰ سال پیش می زیسته است. بسیاری از نظریه های علمی، کشف ها و اصول علمی که در دنیای امروز شناخته شده اند در زمانهٔ خیام رازهایی سربسته و معماهایی ناگشوده بوده اند. خیام ریاضیدان، ستاره شناس و اندیشمند نمی دانسته که سیارهٔ زمین کانون جهان هستی نیست؛ از کروی بودن و گردش زمین بر گرد خورشید و به دور خود بی خبر بوده؛ نظریه های مربوط به چگونگی «پیدایش» جهان هستی و گسترش آن، چگونگی پیدایش دستگاه خورشیدی، تولد سیارهٔ زمین، نظریهٔ چگونگی پیدایش جانداران، فرضیه های تکامل نوع انسان و بسیاری دیگر از دانسته های علوم مادی ــ طبیعی در زمانهٔ او وجود نداشته اند. یکی از تازه ترین و هیجان انگیزترین نظریه های علوم ریاضی به نام «نظریهٔ احتمالات» و قانون های آن ــ که در شناسایی عالم و تغییر و رویدادهای آن بزرگترین چراغ راهنما هستند ــ بر خیام ریاضیدان آشکار نبوده اند. بی هیچ گفتگو می توان به این نتیجه رسید که زبان خیام زبان علم و فلسفهٔ امروز نیست و نمی تواند هم باشد. اظهار نظرهای علمی ــ فلسفی خیام ــ با توجه به پیشرفت های ۹۰۰ سال گذشته ــ نمی تواند همگی درست و خالی از اشتباه باشند. با همهٔ این ها، خیام یکی از نابغه های بزرگ جهان علم و فلسفه در ایران و یکی از غرورآفرین ترین و جهانی ترین اندیشمندان ایرانی است. خیام خود دستیابی خویشتن را بر اوج دانش و حکمت زمانه و حیرت خویشتن را از گستردگی کشف نشده ها و رازهای هستی چنین بیان می کند:

هرگز دل من ز علم محروم نشد
کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز
معلومم شد که هیچ معلوم نشد

چکیدهٔ گفتار این که در جهان علوم مادی ــ طبیعی امروز و در دنیای فلسفه هایی که بر بنیاد جهان بینی علمی ــ منطقی استوارند (ماتریالیسم، مارکسیسم، اومانیسم) نه نظریهٔ جبرپذیرفتنی است نه نظریهٔ اختیار. شناخت جهان هستی و درک چگونگی پدیده ها، رویدادها، کنش ها و واکنش های وابسته به جهان هستی، و دنیای جانداران ــ از جمله نوع انسان ــ با نورافکن رشته ای از علوم ریاضی به نام «علم احتمالات» بررسی و روشن می شود. «نظریهٔ احتمالات» یکی از تازه ترین و شکافنده ترین نظریه های جهان علوم مادی، طبیعی و انسانی است. در برابر نور خیره کنندهٔ «نظریهٔ احتمالات» و توان شگفت انگیز آن در شناخت هستی و درک پدیده های طبیعی ــ انسانی، نظریه های جبر و اختیار رنگ می بازند و درمانده جلوه می کنند. جان کلام این که در نظریهٔ احتمالات با بهره برداری از قانون های «رابطهٔ علت و معلول» و «شناخت شرایط زمان ــ مکان»، رویدادهای طبیعت و پدیده های طبیعی کالبد شکافی می شوند و پرده از اسرار طبیعت کنار زده می شود. در جهان هستی نه جبر فرمان می راند و نه اختیار حکم می کند بلکه این پدیدهٔ احتمالات است که بر جهان هستی و تمامی رویدادهای آن فرمان فرمایی می کند؛ بی آن که هدف یا برنامهٔ ویژه ای داشته باشد. رویدادها فقط به این دلیل روی می دهند که نوبت یا زمانشان رسیده و نمی توانند روی ندهند زیرا زیر فرمان «شرایط زمان ــ مکان» اند و به دستور «رابطهٔ علت و معلول» باید روی دهند. اما دستور دهنده ای نیرومندتر از شرایط زمان و مکان و موجودی برتر از رابطهٔ علت و معلول، در جهان هستی یا فراسوی عالم وجود نمی تواند وجود داشته باشد. قادری «جبّار» یا «مختار»، آفریدهٔ «پندار» و خدایی «مکار» اندیشه ای «هذیان وار» است.

کند وکاوی دربرخی ازترانه ها

بسیاری ازپژوهشگران ادب ایران و خیام شناسان براین باورند که چون ترانه های سرودهٔ خیام در دوران زندگانی او گردآوری نشده اند و از آنجا که اندیشه های خیام مخالفان بسیار داشته است درطول ۹۰۰ سال گذشته رباعی های وی تحریف شده اند و یا ترانه های دیگران ـ به دلایل بسیار ـ به او نسبت داده شده اند.

برای شناخت پیام فلسفهٔ مادی یا «این جهانی» خیام باید با «جهان بینی خیام» در تمامیت آن آشنا بود، شیوهٔ سخن او را شناخت و به مفهوم یا معنای واژه های اساسی پی برد. در غیر این صورت امکان دارد پیام خیام، «تقدیری» و «سرنوشتی» از گونهٔ اندیشه های جبری و «آن جهانی» جلوه کند. در ترانهٔ زیر خیام اصطلاح «لوحهٔ قضا» را به کار می برد، همان «قضا» یی که در ترانه های اصیل و بنیادی با معنایی ویژه آن را به کاربسته است: (حتا اگر این ترانه از خیام هم نباشد «اندیشهٔ خیامی» در آن پرتوافکنی می کند).

گر دست به لوحهٔ قضا داشتمی
بر میل و مراد خویش بنگاشتمی
غم را ز جهان یکسره برداشتمی
وز شادی سر بر چرخ افراشتمی

در رباعی زیر افکار فلسفهٔ جبر ازهر سو نورافشانی می کند و انسان خود سازندهٔ سرنوشت و نویسندهٔ سرگذشت خود شناسانیده می شود:

ماییم که اصل شادی و کان غمیم
سرمایهٔ دادیم و نهاد ستمیم
پستیم و بلندیم و فزونیم و کمیم
آیینهٔ زنگ خورده و جام جمیم

آیا اگر خیام را سراینده ترانهٔ بالا بدانیم می توانیم او را گویندهٔ رباعی زیر هم به شمار آوریم؟

بر لوح نشان بودنی ها بوده ست
پیوسته قلم ز نیک و بد فرسوده ست
در روز ازل هر آنچه بایست بداد
غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده ست

آیا کسی که می گوید «ماییم که اصل شادی و کان غمیم» می تواند بگوید «غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده ست؟»

آیا همان خیامی که با کوبندگی می گوید شادی و غم را «با چرخ نکن حواله» و فریادی سرسام آور بر می آورد که «چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است» همان خیامی است که با درماندگی و ناتوانی چنین می گوید:

چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد
خود را به کم و بیش دژم نتوان کرد
کار من و تو چنان که رأی من و توست
از موم به دست خویش هم نتوان کرد

آیا این رباعی اصیل است؟ آیا خیام آن را در دوران جوانی سروده است؟ آیا سرایندهٔ آن یکی از صوفیان یا درویشان درمانده نبوده است؟ آیا گویندهٔ این رباعی یکی از مخالفان فلسفهٔ خیام نبوده است؟ آیا برای پیام این ترانه می توان ارزش علمی، فلسفی، اخلاقی یا انسانی در نظر گرفت؟

اشاره ای به چند نکتهٔ اساسی

■ هم چنانکه در پیش گفتار این دفتر یادآوری شد بزرگترین هدف این نوشتار کوتاه، بررسی و پژوهشی در فلسفی ترین ترانه های خیام بوده است. خیام فیلسوف ــ شاعر در این رباعی ها پیچیده ترین و ژرف ترین پرسش های فلسفی را مطرح می کند؛ حیرت و بهت زدگی خود را می نمایاند؛ و در برخی از این ترانه ها پاسخ های دینی ــ مذهبی را که به این پرسش ها داده شده اند با تمامی نیرو و توانش می کوبد. شیواترین، ژرف ترین، ستایش انگیزترین و علمی ترین ترانه

های خیام همان رباعی های فلسفی ـ پرسشی هستند که جهان بینی علمی و فلسفی امروز با آنها هماهنگ است. سرودن همین ترانه ها کافی بود تا نام سرایندهٔ آنها در تاریخ اندیشهٔ نوع انسان جاودانی شود.

• خیام پرستندهٔ زندگی، شیدای طبیعت وشیفتهٔ زیبایی هاست. اما از سوی دیگر دام مرگ هر لحظه برق می زند، لاله های طبیعت خاک می شوند وزشتی های سالخوردگی در کمین زیبایی های جوانی اند. کسی هم که یارای پاسخ گویی به چون وچرایی پایانی چنین تلخ را به آغازی چنان شیرین داشته باشد نمی توان یافت. در بسیاری از ترانه های خیام، شهد زندگی و زهر مرگ در هم آمیخته اند و اندیشمندی ژرف بین از مزهٔ این معجون «هستی ـ نیستی» در فغان و در غوغاست.

• پاسخ خیام به تمامی باورها و نظریه های دینی در برابر پرسش های فلسفی، چگونگی جهان هستی و آفرینش و مرگ جانداران «پوزخندی تاریخی» و «نگه کردن عاقل اندر سفیه» است. در بسیاری از ترانه ها این پوزخند زهرآگین و آن نگاه سنگین جلوه می کنند. گویی نه پوزخند را پایانی است و نه آن نگاه را مژه بر هم نهادنی.

• مردمی ترین نویسندهٔ بزرگ دوران ما، صادق هدایت، به دلیل نبوغ ذاتی، اندیشهٔ شکافنده و تیزبینی ویژه اش به ژرفای جهان بینی کلی خیام دست یافته ودر مقدمهٔ کتاب خود «ترانه های خیام» استادیش را در نقد اندیشه ها می نمایاند، اما در نقدی که این نویسنده بر برخی از ترانه هانوشته بازتاب شخصیت ویژه، درگیری پایان ناپذیر هدایت با اندیشهٔ مرگ وسایه هایی از گونه ای ازپوچ اندیشی وبدبینی فلسفی بر داوری هایش دربارهٔ شخصیت خیام و جهان نگری او سایه افکنده اند. از آنجا که هدایت مقدمهٔ خود را در دوران جوانی نوشته «ازظن خود یار» خیام شده و گونه ای از سیمای خویش را در چهرهٔ خیام دیده است. خیام هرگز به استقبال مرگ نمی رود و از آنجا که پرستندهٔ زندگی است از مرگ که پایان آن خواهد بود تنفری بزرگ دارد. پدیدهٔ مرگ و نیستی اندوه بزرگ اوست و چون نمی تواند شمشیر مرگ را برفرق «خدای نیستی» بکوبد پرچم سرخ فلسفه را بربام فلک می کوبد. خیام که دوستدار زندگانی، زیبایی، خوشی ها، می،

مهتاب و معشوقه است همهٔ ستم های جهانی وانسانی را با شکیبایی می پذیرد و می گوید:

ترکیب طبایع چو به کام تو دمی است
روشاد بزی اگرچه برتو ستمی است
با اهل خرد باش که اصل تن تو
گردی و نسیمی وشراری ونمی است

* چرا خیام آن همه بر شاد زیستن، بهره برداری از خوشی های زندگانی ولذت جویی از طبیعت پا می فشارد؟ آیا خیام از آغاز جوانی تا به هنگام مرگ در ۷۵ سالگی پیوسته شراب می نوشیده ودرآغوش زیبارویان بوده است؟ آیا آنان که به استناد برخی از ترانه های خیام یا رباعی هایی که به او نسبت داده اند خیام را «عیاش» نامیده اند درست می گویند؟ آیا آنان که نسبت های ناروا به خیام می دهند همان دشمنان اندیشه های ضد دینی خیام، تحریف کنندگان تاریخ و کج اندیشان نیستند؟

■ می نوشی خیام ازنوع شراب خواری سیاه مستان نیست. شاد زیستن بهره گیری از خوشی های زندگانی او نیز نشانی ازگرایش های عیاشان ولذت پرستان ندارد. خیام در به کاربردن واژه های «نمادی» یا «سمبلیک» در ترانه ها استاد است. کل جهان هستی را «چرخ» می نامد؛ آفرینندهٔ عالم در چهرهٔ «کوزه گر» نمایان می شود؛ سراسر دوران زندگانی انسان «دم» جلوه می کند و «می» و «معشوق» مظهرهای بهره گیری از دوران زندگانی پیش از رهسپاری به جهان نیستی اند. در کتاب «دمی با خیام» جان کلام این چنین بیان شده است: «می ومعشوقه درسخن خیام، رمز تمتع از حیاتست.»

از سوی دیگر خیام باشخص توفانی علیه شریعت مدارانی که مردم رابه ترک خوشی های این جهانی فرا خوانده اند و به شیوه ای خستگی ناپذیر وعدهٔ لذت های آن جهانی می دهند طغیان می کند. بازتاب این سرکشی بزرگ وشورش پایان ناپذیر در سراسر ترانه ها سر بر آسمان می کشد. اما به این نکتهٔ آموزنده نیز باید توجه داشت که بسیاری دیگر از ترانه سرایان به تقلید از خیام واژه های می، معشوقه و مانند آنها را در رباعی های خود بکار برده اند و بسیاری از ترانه ها که تهی از

فلسفه و بی بهره از اندیشهٔ خیامی هستند به خیام نسبت داده شده اند. به قول علی دشتی رندانی خواسته اند سر به سرمتشرعین بگذارند ودرنتیجه رباعی هایی سست و بی مایه به ترانه های خیام افزوده شده اند.

■ درکتاب «تحلیل شخصیت خیام» چنین نوشته شده است: «... گروهی از این رباعیات دارای محتویات لذت پرستی وپوچ گرایی و بی اساس تلقی کردن هستی و قوانین ومبادی آن می باشد.» نویسندهٔ کتاب «محمد تقی جعفری» در کتاب ۳۶۵ صفحه ای خود کوشیده است تا ثابت کند: «خیامی در این تفکرات [تفکرات فلسفی] یک عقل گرای قاطع ومعتقد به الهیات و ابدیت و نبوت و قانونی بودن مبادی هستی می باشد.» این نویسندهٔ «اسلام پناه» که تمامی حقیقت های جهان را در انحصار «دین مبین اسلام» و به ویژه در انحصار مذهب تشیع ایرانی و از فرقهٔ دوازده امامی می داند بسیاری ازترانه ها را گسترش دهنده «لذت پرستی و خوش باشی» (هدونیسم) و «پوچ گرایی» (نی هیلیسم) می شناساند و می نویسد: «گروهی از این رباعیات دارای محتویات لذت پرستی وپوچ گرایی و بی اساس تلقی کردن هستی وقوانین ومبادی آن می باشد.» نویسندهٔ یاد شده که تمامی خوانندگان خود را ساده اندیش و «سرباز سپاه اسلام» می انگارد می گوید خیام هرگز ضد دین ومخالف شریعت نبوده و اگر چنین می بود هرگز لقب «امام»، «حجت الحق علی الخلق» و مانند آنها را به او نمی دادند. اما همین نویسنده که ازمقدمهٔ صادق هدایت بر کتاب «ترانه های خیام» آگاهی دارد، از آنجا که مسلمانی وقیح است، حقیقت های بسیاری را از خواننده پنهان می کند و با ترفند های عوام فریبان جهان می کوشد تا ثابت کند که: «خیامی... یک عقل گرای قاطع ومعتقد به الهیات و ابدیت و نبوت و قانونی بودن مبادی هستی می باشد.»

● خوانندهٔ علاقه مند به ترانه های خیام شایسته است به پیام یا مفهوم برخی از رباعی ها بادیدی انتقادی بنگرد و هر گفته ای را به عنوان حقیقتی علمی و بی چون وچرا نپذیرد. زیرابسیاری ازحقیقت های علمی دردوران خیام هنوز ناشناخته بوده اند و باورهایی غیرعلمی حتا بین دانشمندان آن دوران به عنوان علم ■ دانش روزپذیرفته شده بودند. برای نمونه با دیدی انتقادی ، بایستی که درنتیجهٔ

پیشرفت علوم امکان پذیر شده است به شناخت پیام فلسفی ــ علمی ترانهٔ زیرمی پردازیم:

دریاب که از روح جدا خواهی رفت
در پردهٔ اسرار فنا خواهی رفت
می نوش ندانی ز کجا آمده ای
خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

علم و دانش قرن ما و به ویژه دانش زیست شناسی ثابت کرده است که «روح» به آن صورت که پیشینیان می شناخته اند وجود خارجی ندارد؛ «روح» جدا از تن انسان و مستقل از آن نیست؛ «روح» تراوش یا محصول کار مغز انسان است و زمانی که انسان می میرد درنتیجهٔ از کار افتادن مغز دیگر «روح» ــ که در علم امروز «روان» نامیده می شود ــ تولید نمی شود. بنابراین «روح» درزمان مرگ انسان ازبدن او جدا نمی شود و به آسمان پرواز نمی کند. به این ترتیب بخش اول رباعی را که می گوید «دریاب که از روح جدا خواهی رفت» می توانیم گونه ای از «تصویرسازی» دربارهٔ پدیدهٔ مرگ یا بیانی شاعرانه ازدرگذشت انسان بدانیم.

در دنیای علم و آگاهی امروز ترکیب واژه هایی چون «پردهٔ اسرارفنا» به مفهومی که درگذشته به کار می رفته معنای خود را ازدست داده است. در جهان هستی نه پرده ای شناخته شده، نه «پرده دار» نه «سازندهٔ اسرار» و نه واژهٔ «فنا» می تواند واقعیتی علمی باشد، زیرا درجهان هستی چیزی «فنا» یا نابود نمی شود بلکه چیزها دگرگون می شوند اما همیشه ــ تا زمان بی نهایت ــ در طبیعت خواهند بود. بخش دوم ترانه نیزفقط ارزش شعری و ادبی دارد اما ازنظر علمی پاسخ پرسش هایی چون «ز کجا آمده ای» و «به کجا خواهی رفت» درعلم زیست شناسی و به ویژه در اثر کشف ها و نظریه های علم تکامل (تکامل جهان هستی، تکامل جانداران و تکامل انسان) داده شده است.

در ترانهٔ زیر خیام چنین می گوید:

اســرار ازل را نــه تــو دانــی ونــه مــن
ویــن حرف معـمـا نه توخوانی ونه من
هـســت ازپس پرده گـفـتگوی من وتو
چون پرده بـرافـتـد نه تومانی ونه من

در کتاب «رباعیات حکیم خیام نیشابوری» که به کوشش محمد علی فروغی وقاسم غنی گردآوری شده این ترانه دیده نمی شود. در کتاب «دمی باخیام» نیز این رباعی چاپ نشده است. اما صادق هدایت آن را یکی از ترانه های اصیل خیام شناخته است.

پیام بخش دوم این ترانه آشکارا از «فلسفهٔ جبر» که برخی از آن با نام «مشیت الاهی» یاد مـی کـنـنـد هواداری کرده است. ترانه های اصیل خیام نشان می دهند که وی با فلسفهٔ جبر ومشیت الاهی مخالف بوده وآن را رد کرده است. در این رباعی دو بار واژهٔ «پرده» به کار رفته و «پرده دار» آشکارا دربارهٔ سرنوشت آدمیان تصمیم می گیرد. درعلم وفلسفه های علمی امروزنام ونشانی از پرده، پرده دار و «گفتگوی آن جهانی» دربارهٔ جهان هستی یا سرنوشت نوع انسان هرگز نمی توان یافت. چنین نظرهایی پندار، خیال بافی و بی پایه شناخته شده اند و فقط ارزش تاریخی ازنظرچگونگی سیراندیشهٔ انسان درتاریخ تمدن برای آنها درنظر گرفته می شود.

آیا این رباعی را دیگران سروده وبه خیام نسبت داده اند؟ آیا خیام در دوران های گوناگون زندگی اندیشه های فلسفی خود را تغییر داده و یا به سادگی دچار تناقض گویی شده است؟ آیا منظور خیام از «پرده» تصویرسازی به معنای «قضا وقدر» یا «نظریهٔ احتمالات» نیست؟ درهر صورت به نظرمی رسد که برای پی بردن به پیام فلسفی، علمی وشاعرانه ترانه هایی این چنین نباید فقط معنی ظاهری واژه های یک ترانه را درنظر گرفت. درکل جهان هستی «پرده» و «پرده دار» نیروهائی می توانند باشند که درجهان وجود دارند؛ رابطه های «علت ومعلول» است که به فرمان «شرایط زمان ــ مکان» عمل می کنند. این نیروها، رابطه ها وشرایط همگی کوروکرند، ازخود شعوری ندارند وآنچه درکل جهان

هستی پدید می آید یا روی می دهد «پدیده» یا «رویدادی» است که به دستور «قانون احتمالات» پدید می آید یا روی می دهد. نوزادی که پسر یا دختر به دنیا می آید نه «جبر» او رلپسر آفریده نه «اختیار» وی را دختر به دنیا آورده است بلکه «احتمال» جنسیت او را پدید آورده است. دانشمندان علوم مادی و به ویژه ریاضیدانان و فیزیکدانان در بنیادگذاری فرضیه های خود و در بیان چگونگی نیروهای جهانی و پدیده های جهان هستی از «قانون احتمالات» یاری می جویند.

■ پژوهندگان ترانه های خیام و به ویژه دوستداران رباعی های فلسفی و جهان بینی او شایسته است همواره به یادداشته باشند که ترانه های شاعران و گویندگان دیگر و حتا رباعی های بی ارزش و ژنده نیز به درون «مجموعهٔ رباعیات خیام» راه یافته اند. با توجه به شیوه سخن خیام و اندیشه های خیامی به این ترانه ها با دیدی انتقادی و دیرباورانه بنگرند و رباعی های سطحی، سبک سرانه و جاهلانه را از خیام ندانند. ترانه هایی که در آنها اندیشه های صوفیانه، گرایش های صوفیگری و واژه های ویژهٔ صوفیان به کار رفته اند از خیام نیستند. بسیاری از رباعی هایی که به خیام نسبت داده شده اند به شاعران و نویسندگان دیگر و از جمله به شیخ عطار، ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری، امام محمد غزالی، عین القضات همدانی، شهاب الدین سهروردی نیز نسبت داده شده اند.

کتاب های مورد استفاده:

* ترانه های خیام، صادق هدایت، چاپ اول، تهران، ۱۳۱۳.
* دمی با خیام، علی دشتی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۲۵۳۶.
* نقد وبررسی رباعیهای خیام، محسن فرزانه، سازمان چاپ احمدی، تهران، ۲۵۳۶.
* تحلیل شخصیت خیام، محمد تقی جعفری، مؤسسهٔ کیهان، تهران، ۱۳۶۸.
* بزرگان فلسفه، هنری توماس، ترجمهٔ فریدون بدره ای، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۶۴.
* تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۲۵۳۶.
* تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی (جلد سوم)، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۲۵۳۶.
* دنیای سخن (ماه نامه)، خیام و فاجعهٔ دوران طلایی ریاضیات، مسعود خیام، تهران، شمارهٔ ۷۰، ۱۳۷۰.
* جامعهٔ انسانی: فلسفهٔ اصالت انسان، احمد ایرانی، لس آنجلس، ۱۹۹۱.

منابعی دربارهٔ خیام

* تاریخ فلاسفهٔ ایرانی از آغاز اسلام تا امروز، علی اصغر حلبی، زوار، تهران، ۱۳۶۱.
* تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح الله صفا، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۶.
* زندگی نامهٔ ریاضیدانان دورهٔ اسلامی، ابوالقاسم قربانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۵.
* تاریخ علوم، پی یر روسو، ترجمهٔ حسن صفاری، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۴.
* تاریخ علم، جرج سارتن، ترجمهٔ احمد آرام، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۳۶.
* ریاضیدانان نامی، اریک تمپل بل، ترجمهٔ حسن صفاری، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۸.

قومی متفکرند اندر ره دین

قومی بگمان فتاده در راه یقین

میترسم از آنکه بانگ آید روزی

کای بیخبران راه نه آنست و نه این

****

رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین

نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین

نه حق نه حقیقت نه شریعت نه یقین

اندر دو جهان کرا بود زهره این

****

من بی می ناب زیستن نتوانم

بی باده کشید بار تن نتوانم

من بنده آن دمم که ساقی گوید

یک جام دگر بگیر و من نتوانم

****

چون ابر بنوروز رخ لاله بشست

برخیز و بجام باده کن عزم درست

کاین سبزه که امروز تماشاگه تست

فردا همه از خاک تو برخواهد رست

از آمدنم نبود گردون را سود
وز رفتن من جلال و جاهش نفزود
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود
کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود

****

زان پیش که بر سرت شبیخون آرند
فرمای که تا باده گلگون آرند
تو زر نئی ای خواجه نادان که ترا
در خاک نهند و باز بیرون آرند

****

یک جرعه می ز ملک کاوس بهست
از تخت قباد و ملکت طوس بهست
هر ناله که رندی به سحرگاه زند
از طاعت زاهدان سالوس بهست

****

این چرخ فلک که ما در او حیرانیم
فانوس خیال از او مثالی دانیم
خورشید چراغ دان و عالم فانوس
ما چون صوریم کاندر او حیرانیم